

ناکارآمدی ساختاری - عملکردی نظامهای فضایی ناحیه‌ای

مورد: ناحیه باغملک (شرق خوزستان)

چکیده:

بسیاری از نواحی روستایی، در حال پیوندپذیری و دچار تحولات ساختاری-عملکردی هستند. تعداد زیادی از خانوارهای روستایی در کانونهای غیرروستایی فعالیت کرده و زندگی خود را از این طریق تأمین می‌کنند. تفکیک مسائل روستایی و شهری در چارچوب پیوستگی منطقه‌ای، به طور مسلم، مانع از کارآیی سرمایه‌گذارهای عمرانی و اثربخشی سیاستهای توسعه‌ای است. پرداختن به این دو گونه شیوه زیستی، به شکل توأمان، می‌تواند روحی تازه به روابط منطقه‌ای و پیوندهای روستایی-شهری بدمد تا از این طریق بتوان سمت‌گیریهای مناسبتری نسبت به سیاستهای یکپارچه و برپایی نظامها و ساختارهای نهادی بهتر دست یافت. در ایران، طی دهه‌های اخیر روابط فضایی در بسیاری از نواحی روستایی، به ویژه نواحی با سابقه و پیوندهای کوچروی، شاهد عدم تعادلات فضایی بوده‌اند. ناحیه روستایی باغملک، واقع در شرق خوزستان، نمونه‌ای از این گونه نواحی است. نوشتار حاضر می‌کوشد تا با بررسی ساختار و عملکردهای نظام سکونتگاهی، نشان دهد که چگونه ضعف ساختاری موجب ناکارآمدی عملکرد و در نتیجه، ناپایداری ناحیه‌ای می‌شود. با توجه به نگرش حاکم در این بررسی، برای دستیابی به سطحی قابل قبول از توسعه و پایداری آن در این گونه نواحی، تدوین سیاستها و راهکارهای مناسب برای برپایی روابط و پیوندهای کارآمد روستایی-شهری شرطی لازم به شمار می‌آید.

درآمد:

روند دگرگونیهای همه جانبه دهه‌های اخیر، هر چند به طرح و تعدیل برخی مسائل مکانی - فضایی و اجتماعی - اقتصادی انجامیده است، اما کارشناسان مطالعات فضایی و برنامه‌ریزی ناحیه‌ای را با مباحث تازه‌ای روبرو کرده است. یکی از آشکارترین جلوه‌های این مباحث جابه‌جایی و مهاجرت بی‌رویه گروهای روستایی به سوی شهرها با امید برخورداری مناسبتر از امکانات معیشتی و تسهیلات زندگی است. این روند نه تنها موجب بروز نارسایی‌هایی در حوزه‌های روستایی شده، بلکه باعث ایجاد مشکلاتی در نواحی شهری شده است. به این ترتیب، طی دهه‌های اخیر، ناهمگونیها و عدم تعادل فضایی در سطح نواحی کشور رشد و گسترش یافته است. از سوی دیگر، تقریباً در تمام نواحی کشور سهم قابل توجهی از سکونتگاههای روستایی به آبادیهای کوچک و بسیار کوچک اختصاص دارد.^(۱)

بر این اساس، ویژگی عام روستاها در بسیاری از مناطق کشور، به ویژه در نواحی و عرصه‌هایی با پیشینه عشایری و زندگی مبتنی بر کوچ، در تعدد، پراکندگی و محرومیت از امکانات لازم برای پاسخگویی به نیازهای بنیادی جماعت‌های روستایی خلاصه می‌شود. آنچه در این میان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و معمولاً فراموش می‌شود، تفاوت‌های بین سکونتگاهی (عمدتاً شهر و روستایی) است. این وضعیت در نهایت گرچه موجب رشد و گسترش یکی و ضعف و فروپاشی دیگری می‌شود، اما هرگز راه به توسعه ناحیه‌ای نمی‌برد. بی‌دلیل نیست که هر جا روستاهای بی‌روتق و فراموش شده به چشم می‌خورد، شهرها با مسائل متعدد و با درهم ریختگی ساختاری و نابسامانی عملکردی، روبرو هستند. این در حالی است که هم نتایج مطالعات و هم پیامدهای برنامه‌ریزیهای شهری، با حاشیه‌ای شمردن حوزه‌های روستایی آنها، اغلب با ناکامی علمی و عملی روبرو بوده‌اند.^(۲)

در این میان، نکته اساسی این است که هنوز نه تنها تعریف مناسبی از روستا در دسترس نیست، بلکه مفهوم و معنای شهر نیز به درستی مشخص نشده است.^(۳)

طرح مسأله و ضرورت تحقیق:

فضای ناحیه‌ای، موضوع بخش بزرگی از مطالعات جغرافیای کلاسیک است. همچنین، تحلیل استعدادها و قابلیت‌های طبیعی محیط‌های گوناگون را نمی‌توان انکار کرد، اما این استعدادها و قابلیت‌ها از این دیدگاه (ناحیه‌ای)،

تنها عنصری از عناصر مطالعه به شمار می‌آید. جغرافیای نو، نخست خود را در فضایی به مراتب پیچیده‌تر، یعنی در فضایی شکل گرفته از پروژه‌های تولید کنندگان، مصرف کنندگان و واسطه‌ها باز می‌یابد. با غفلت ورزیدن، حتی از یک بخش مسأله، استعداد و قابلیت ناحیه‌ای را نمی‌توان به درستی دریافت. (کلاوال، ۱۳۷۳: ۱۴۳)

به این ترتیب، تعاریف مبتنی بر پایه جدایی سکونتگاههای شهری و روستایی غالباً بر این فرض متکی اند که زندگی و معیشت ساکنان این دو نوع کانون زیستی را می‌توان به سادگی به دو قسمت کاملاً متفاوت و جدا از هم تفکیک نمود. (کشاورزی در محیطهای روستایی و صنعت و خدمات در کانونهای شهری). این در حالی است که امروزه منبع درآمد بسیاری از ساکنان شهرها از عرصه‌های روستایی به دست می‌آید. و محل کار و کسب درآمد بسیاری از روستاییان، مراکز شهری است (تاکولی، ۱۹۹۸: ۱۴۹ و میسر، ۱۹۸۶: ۱۸۵).

علاوه بر روابط سنتی و تاریخی، امروزه روابط تعاملی از نوع دیگر نیز عرصه‌های روستایی و کانونهای شهری را به یکدیگر پیوند می‌دهند. بر این اساس، شهرها به شیوه‌های گوناگون با روستاها در ارتباط و پیوند قرار دارند و پیوندهای روستایی - شهری نزد افراد، گروهها و خانوارهای روستایی بخشی از واقعیت مکانی - فضایی و زیستی - عملکردی به شمار می‌رود. به عبارت دیگر، درست است که روستانشینان در عرصه‌های روستایی زندگی می‌کنند و معاش خود را از زمین و دیگر منابع طبیعی به دست می‌آورند، اما برای تأمین نیازها و فروش محصولات خود و نیز برای کار و فعالیت به شهرهای دور و نزدیک رفت و آمد دارند. (۴) بر این اساس، کانونهای شهری از لحاظ فضایی - عملکردی قاعدتاً عرصه‌ای به مراتب فراتر از «بخش ساخته شده و فیزیکی» را شامل می‌شوند. به همین دلیل است که عرصه زیستی شهرها را چندین برابر مساحت ثبتي و متعارف آنها به شمار می‌آورند. (۵) با این حال، بسیاری از نواحی به واسطه ساختهای تاریخی - اجتماعی و ساختاری - اقتصادی خود، تا دستیابی به روابط دوسویه و تعامل مثبت بین کانونهای روستایی و مراکز شهری فاصله زیادی دارند؛ ناحیه باغملک جزو این گونه نواحی است.

شالوده نگرش این بررسی بر اصول و قانون‌مندیهایی رویکردی استوار است که به «نظریه‌های فضایی» (۶) شهرت یافته‌اند. این گونه نظریه‌ها اساساً بر مطالعات نظری متکی هستند که بیشتر پیش فرضهای اولیه‌ای را مانند «دستی هموار و یکنواخت، توزیع یکسان جمعیت و منابع، دسترسی برابر به منابع، امکان مساوی فعالیت» و مانند آن را مطرح می‌کنند. نکته قابل توجه این که پیشگامان این گونه نظریات به تفاوت‌های دنیای واقعی با «حوزه‌های فرضی» خود به خوبی آگاهی داشتند، چنان که معمولاً ضمن آن که مطالعات خود را قاعدتاً با این گونه

پیش‌فرضها آغاز می‌کردند، اما در عمل با لحاظ تفاوتها و تنوعات گوناگون موجود در دنیای واقعی، می‌کوشیدند به اصلاح و هماهنگی الگوهای نظری خود با دنیای واقعی بپردازند.

بدین شکل، روستاهای ناحیه باغملک با جمعیت متوسطی حدود ۳۳ خانوار،^(۷) به دلیل وجود نارساییهای ساختاری و محدودیتهای عملکردی. غالباً تاب چنین دگونیهای را نداشته و بعضاً در مسیر نابودی قرار گرفته‌اند. از علل عمده این وضعیت، بازماندگی عمومی ناحیه از تحولات همسو با صورت نیازهای جدید کانونهای روستایی، دیرپایی برخی روابط و پیوندهای سنتی - طایفه‌ای و نبود زیربناها و ساختهای لازم شهری برای ایفای نقش مناسب مراکز شهری واقع در این ناحیه است. مطالعه حاضر کوشش دارد تا اگر نتواند راهکارهای خروج از مسأله را پیش‌بینی کند، لاقلاً به طرح درست مسأله دست یابد.

ویژگیهای محیطی محدوده مورد مطالعه^(۸):

ناحیه باغملک با وسعتی حدود ۲۲۴۶ کیلومتر مربع، در ۱۳° ۳۱' تا ۳۱° ۴۳' عرض شمالی و ۳۳° ۴۹' تا ۵۰° ۱۵' طول شرقی، در شرق خوزستان و همسایگی استان کهگیلویه و بویراحمد قرار دارد. این ناحیه به طور سنتی جانکی خوانده می‌شد. و از سال ۱۳۷۱ شمسی به عنوان شهرستان باغملک مطرح گردید. آشکار است که شبکه‌های سکونتگاهی همیشه و همه‌جا از الگوی یکنواخت و یکسانی پیروی نمی‌کنند، بلکه عوامل و نیروهای گوناگونی در مکان‌گزینی و نحوه استقرار آنها دخالت دارند، که از لحاظ مکانی - فضایی متنوع و از نظر اثرگذاری متفاوت‌اند. (سعیدی و حسینی، ۱۳۷۵: ۴۱۶) البته دامنه اثرگذاری عوامل و نیروهای محیطی آنجا که سطح رشد فرهنگی (به مفهوم عام آن) از حد پویا و قابل‌اعتنایی برخوردار نیست، به طور نسبی گسترده‌تر است. بر همین مبنا و با توجه به غلبه فرهنگ عشایری - نیمه روستایی، نقش اثربخش خصوصیات طبیعی - اکولوژیک ناحیه باغملک در ویژگیهای مکانی - فضایی سکونتگاههای روستایی آن به خوبی قابل ردیابی است؛ این خصوصیات در یک دسته‌بندی عمومی عبارت‌اند از:

الف) ساختار و شکل عوارض زمین؛

ب) دسترسی به منابع نسبتاً کافی آب؛

پ) امکان دسترسی به منابع قابل بهره‌برداری خاک؛

ت) امکان دسترسی و بهره‌گیری از اراضی مرتعی.

ارتفاعات و ناهمواریهای ناحیه باغملک نه تنها بر اندازه و حجم جمعیتی مراکز و کانونهای زیستی، بلکه در تعیین نوع فعالیت غالب و دامنه ارتباطی آبادیها، نقش مؤثری داشته است. بر همین اساس، در ناحیه باغملک استقرار در پهنه‌های هموار نسبت به عرصه‌های ناهموار و کوهستانی، بیشتر مورد توجه گروههای انسانی بوده است. از سوی دیگر، عامل ارزشمند آب به عنوان یکی از مهمترین عوامل مکان‌گزینی روستایی عمل کرده است، به گونه‌ای که دسترسی نسبتاً پایدار به منابع آب، همه‌جا به جلب گروههای انسانی و استقرار آبادیهای کوچک و بزرگ منجر شده است. در همین ارتباط، حاشیه رودخانه‌های محلی، نظیر ابوالعباس، علاء و رود تلخ، محل استقرار بسیاری از آبادیها به حساب می‌آید. به عنوان نمونه، آبادیهای سادات شرقی و غربی، رودزرد، مال آقا، لالاب، ابوالعباس و... در حاشیه رود محلی ابوالعباس استقرار یافته‌اند.^(۹) منابع آب، به ویژه آنجا که فعالیت‌های زراعی مطرح است، آشکارا در ارتباط و پیوند تنگاتنگ با منابع خاک اهمیت می‌یابد، اما با توجه به سابقه تاریخی فعالیت و سنتهای زیستی ساکنان ناحیه، نحوه و دامنه دسترسی به مراتع در تعیین محل استقرار و شکل‌پذیری برخی آبادیهای ناحیه نقش به‌سزایی داشته است. به طور کلی و با تکیه بر ویژگیهای محیطی ناحیه باغملک، عرصه‌های سکونتگاهی آن را می‌توان به سه عرصه متفاوت تقسیم نمود: (سعیدی، ۱۳۷۷: ۸۴)

الف) عرصه کوهستانی: این عرصه ارتفاعات قسمتهای شرقی، جنوب شرقی و بخشهایی از شمال ناحیه را، که معمولاً ارتفاعی بیش از ۲۵۰۰ متر دارند، در بر می‌گیرد که از نظر اسکان و فعالیت، کم‌تراکم‌ترین قسمت آن به شمار می‌رود. وجود شیب زیاد، خاک کم‌ضخامت و نامناسب برای زراعت، وجود پدیده‌هایی همچون زلزله‌خیزی، رانش و ریزش سنگ، همچنین وقوع سیل به هنگام بارشهای شدید فصلی، در کنار ضعف شبکه ارتباطی، باعث ابعاد محدودیتهای قابل توجهی در زمینه شکل‌گیری آبادیهای پرجمعیت و امکان رشد و گسترش کالبدی آنها شده است. از ویژگیهای بارز این عرصه، گذشته از ضعف فعالیتها، وجود برخی آبادیهای کم جمعیت و کم‌رونق روستایی است که غالباً نه تنها در معرض سوانح گوناگون طبیعی قرار دارند،^(۱۰) بلکه به دلیل محدودیتهای محیطی، فعالیت زراعی در آنها به صورت محدود و در قطعات کوچک انجام می‌شود. البته نگهداری دام، همراه با سنتهای دیرپای کوچ، امروزه به شکل جا به جایی‌های محلی و فصلی، فعالیت غالب این عرصه را تشکیل می‌دهد.

ب) عرصه کوهپایه‌ای: این عرصه با ارتفاعی بین ۱۰۰۰ تا ۲۵۰۰ متر، حدفاصل بین دشتهای و بخشهای مرتفع کوهستانی را تشکیل می‌دهد که محورهای دره‌ای ناحیه را نیز در بر می‌گیرد. وجود اراضی قابل توجه مرتعی،

امکان فعالیت مخلوط دامداری و زراعت را برای آبادیهای کوچک تا متوسط مستقر در این عرصه فراهم آورده است.

پ) عرصه دشتی: بخشهای کم ارتفاع ناحیه (با کمتر از ۱۰۰۰ متر ارتفاع) و دشتهایی نظیر دشت صیدون، قلعه تل، میداوود و ابوالعباس در این عرصه قرار دارند. سکونتگاههای متوسط و بزرگ ناحیه، با فعالیت غالب زراعت و دامداری به عنوان منبع درآمد مکمل، در این عرصه استقرار یافته‌اند. همچنین، بیشتر تأسیسات زیربنایی و واحدهای خدماتی در این قسمت از ناحیه تمرکز یافته‌اند که در کنار وجود شبکه ارتباطی نسبتاً مناسب راهها، شرایطی را فراهم آورده‌اند که می‌توان گفت، سکونتگاههای واقع در این عرصه از برخوردارترین آبادیهای ناحیه به شمار می‌روند.

به طور کلی، مجموعه شرایط طبیعی باعث شده است تا بسترهای مساعد سکونت انسانی به صورت لکه‌هایی در سطح نقشه ناحیه، از جمله پهنه‌های محدود میداوود، قلعه تل، ابوالعباس و چند محدوده کوچک دیگر جلوه گر شوند. این پهنه‌های کوچک، که بخش ناچیزی از مساحت ناحیه را شامل می‌شوند، بیشترین سهم را در استقرار سکونتگاهها و پذیرش جمعیت به خود اختصاص داده‌اند.

علی‌رغم دگرگونیهای دهه‌های اخیر، رد پای شیوه سنتی کوچ و روابط قوی طایفه‌ای در اغلب جنبه‌های زندگی اجتماعی-اقتصادی ناحیه هنوز به شکل آشکار دیده می‌شود. طوایف مختلفی از ایلات گوناگون به صورت تیره‌ها ورده‌های مختلف، از جمله برخی طایفه‌های: هفت لنگ بختیاری، بختیاریهای چهارلنگ، گردهای زنگنه، بهمئی‌ها، ممینی، تیره‌ها و طایفه‌های عرب. شیخ‌ها و سادات در عرصه‌های مختلف ناحیه زندگی می‌کنند. طوایف شیخ‌ها و سادات که پیوسته از جایگاه اجتماعی-فرهنگی قابل توجهی برخوردار بوده‌اند و در کنار خانها، کلانترها و کدخدایان، نقشی عرفی و میانجی در برخوردهای بین طایفه‌ای برعهده داشته‌اند، به طور سنتی در آبادیهای مرزی واقع بین قلمروهای عمده دو گروه اصلی بختیاریها و بهمئی‌ها، از جمله در روستاهای دره‌انار، دوراهی، دماپ، کربلا قاسمعلی، کنجد کار سفلی، دره شور، توله، سرمورد و برخی آبادیهای دیگر استقرار یافته‌اند.

نظام فضایی سکونتگاهها:

در شکل‌پذیری نظامهای سکونتگاهی عوامل و نیروهای گوناگونی دخالت دارند. در این مجال، آن دسته از عوامل اثربخش مورد توجه بوده‌اند که خود محل بروز روندهای تعاملی عوامل و نیروهای منفرد چندی به شمار می‌آیند. به این ترتیب، همچون عاملی ترکیبی در بافت و ساخت مکانی - فضایی نظام سکونتگاهی و چه بسا به صورت عامل ویژگی بخش به نظام در شمار هستند. این گونه عوامل ترکیبی عبارت‌اند از: مکانهای مرکزی، الگوی شبکه‌دسترسی، جمعیت و روابط اجتماعی و سلسله مراتب عملکردی واحدهای سکونتگاهی.

مکانهای مرکزی و عملکردهای فضایی مراکز سکونتگاهی:

بر اساس تعاریف موجود، مکان مرکزی قاعدتاً به سکونتگاهی^(۱۱) گفته می‌شود که در آن کالا و خدمات مرکزی برای پاسخگویی به نیاز آبادیهای پیرامونی یا حوزه نفوذ آن، ارائه می‌شود. بنابراین، این گونه سکونتگاهها به اصطلاح دارای مرکزیت هستند، یعنی قادراند فراتر از نیازهای جمعیت ساکن در خود، به پاسخگویی به نیازها و تقاضاهای جمعیت و سکونتگاههای پیرامونی خود نیز بپردازند. بر اساس این نظریه، برای رفع نیازهای ناحیه‌ای لازم است تعداد مناسبی از سکونتگاهها با رتبه معین در سطح ناحیه وجود داشته باشد، تا هر کدام با توجه به این رتبه بتواند طیف متناسبی از امکانات و خدمات را عرضه دارد. به این ترتیب، مجموعه سکونتگاهها با رتبه‌های متفاوت، الگویی را به دست می‌دهد که نخستین ویژگی آن، سلسله مراتبی بودن آن است.^(۱۲)

شکل‌گیری نظام سکونتگاهی ناحیه باغملک، آن گونه که به نظر می‌رسد، از قدمت چندانی برخوردار نیست. با توجه به ریشه‌عشایری ناحیه، بسیاری از سکونتگاههای روستایی آن به دنبال تحولات سرآغاز سده شمس‌ی حاضر و به دنبال سیاستهای تخته‌قاپوی عشایر (۱۲-۱۳۰۸)، شکل گرفته‌اند. بنابراین، بیشتر آبادیها در عرصه‌های ایلی - طایفه‌ای و به پیروی از سنتهای کوچروان، به صورت آبادیهای کوچک و پراکنده برپا شده‌اند. در واقع تا دهه ۱۳۴۰ خورشیدی، بسیاری از آبادیها تنها مجموعه‌هایی از خانوارهای معدودی بودند که در کپرهایی که از چوب و نی ساخته می‌شد، زندگی می‌کردند. این گونه کپرها با تکوین تدریجی به خانه‌هایی تبدیل شد که به بنگی موسوم بودند. به این ترتیب، بنگی نوعی سرپناه و در اصل کپر توسعه یافته‌ای بود که از

لحاظ ریخت به سیاه چادر شباهت داشت، اما از نی و چوب ساخته شده بود و استفاده از گل و گچ به آن استحکام می‌بخشید و آن را به صورت خانه‌ای ساده در می‌آورد.

به دلیل وجود شرایط و روابط خاص ناحیه‌ای، اغلب آبادیها در آغاز، در کنار سایر عوامل، مانند دسترسی به آب و خاک و مرتع، با توجه به امکانات امنیتی استقرار یافته‌اند. به این ترتیب، برخی از آبادیها در داخل دره‌ها، ارتفاعات و نقاطی قرار گرفته‌اند که به هنگام ضرورت، دفاع از آبادی به سادگی انجام‌پذیر باشد. از سوی دیگر، آبادیهای خان‌نشین، عمدتاً به خاطر مرکزیت خود، مورد توجه گروهها و طوایف مختلف بوده‌اند. بر این اساس، نحوه استقرار دیگر آبادیها به گونه‌ای بوده است که در حد امکان آنها با کانونهای مرکزی پیوند برقرار باشد. در این ناحیه، گذشته از کانون شهری باغملک، آبادی قلعه تل، کاید رفیع و صیدون از نوعی مرکزیت برخوردارند و امروزه با توجه به استقرار پاره‌ای از آبادیها در پیرامون آنها، کانونهای اصلی ناحیه‌ای را تشکیل می‌دهند.

الگوی شبکه دسترسی:

راه، از جمله خدمات زیربنایی است که نقشی اساسی در حیات اقتصادی و روابط عملکردی سکونتگاهها بر عهده دارد. به طور کلی، شبکه دسترسی در ناحیه باغملک از الگوی چند محوری بهره‌مند است. محور رامهرمز - باغملک - ایذه و محور دو راهی اسلام آباد - صیدون، محورهای اصلی و سه محور میداوود - دالان، باغملک - هفتگل و باغملک - ابوالعباس، محورهای فرعی ناحیه را تشکیل می‌دهند. در این میان، محور رامهرمز - باغملک - ایذه با جهت شمال شرقی - شمالی، از جنبه‌های مختلف، مهمترین محور ارتباطی به شمار می‌رود. این محور به طور کلی در برپایی سیطره فضایی برخی سکونتگاهها نقشی بنیادی بر عهده داشته است. گذشته از استقرار شهر باغملک در این محور، برخی از مهمترین آبادیهای ناحیه، از جمله قلعه تل، نیز در این محور قرار گرفته‌اند. به عنوان نمونه، آبادی اسلام آباد با موقعیتی گره گاهی، در محل تلاقی دو محور اسلام آباد - صیدون و رامهرمز - باغملک برپا شده است. گرچه زمان چندانی از شکل‌گیری این سکونتگاه نمی‌گذرد، اما به واسطه موقعیت استقرار خود، عملکردهای نسبتاً متنوعی را بر عهده گرفته و از این طریق، عملکرد فضایی قابل توجهی به دست آورده است. در مقابل، محور اصلی دیگر ناحیه، یعنی محور دوراهی اسلام آباد - صیدون علی‌رغم اهمیت ارتباطی آن، نتوانسته به رونق آبادیهای واقع در طول مسیر خود چندان یاری رساند. در

واقع، به جز آبادیهای صیدون و دوراهی (اسلام آباد) که هر یک از جایگاه و امتیازات دیگری بهره‌مند بوده‌اند، سایر آبادیهای این محور فاقد عملکردهای قابل توجه محلی و ناحیه‌ای هستند. علاوه بر دوراهی، صیدون نیز به خاطر موقعیت سنتی و مواصلاتی خود، که آبادیهای چندی را به یکدیگر متصل می‌سازد، توانسته است در گذر زمان عرصه عملکردی قابل توجهی کسب نماید. با این وجود، عملکردهای موجود در این دو عرصه، علی‌رغم ضعفهای خود، برآمده از وجود همین محور ارتباطی است.

محورهای فرعی ناحیه، به واسطه ضعف عمومی زیرساختها و روابط، نقش چندانی در گسترش عملکردهای محلی و ناحیه‌ای برعهده نداشته‌اند. در این میان، محور باغملک - هفتگل دارای اهمیت بارز محلی است، هر چند این محور از لحاظ پیوند آبادیهای ناحیه، نقشی انفصالی برعهده دارد، به این معنا که موجب شده است تا آبادیهای واقع در حاشیه آن، به دلیل بُعد مسافت و ضعف امکانات ارتباطی، به جای ارتباط قوی با کانون اصلی ناحیه، یعنی باغملک، با هفتگل ارتباطی تنگاتنگ داشته باشند. همچنین محور ارتباطی باغملک - ابوالعباس، بیشتر به خاطر ویژگی «بن‌بستی» آن، توانسته است ارتباط آبادیهای واقع در مسیر خود به کانون اصلی ناحیه‌ای را به گونه‌ای آشکار تسهیل نماید.

به این ترتیب، از کل آبادیهای سکونتگاههای دارای سکنة این ناحیه، ۴۳/۲٪ دارای راههای مطلوب و بقیه (۵۶/۸٪) از راههای نامناسب برخوردارند. با این وجود، به خاطر جمعیت قابل توجه آبادیهای دست اول، می‌توان گفت، ۷۷/۸٪ از خانوارهای ساکن در آبادیهای ناحیه از راههای مناسب بهره‌مند هستند. در همین ارتباط و با توجه به خصوصیات شبکه دسترسیها در سطح ناحیه می‌توان گفت، خدمات و امکانات مختلف در کانونهای روستایی با جمعیت بیشتر و برخوردار از مرکزیت محلی (یا ناحیه‌ای) تمرکز یافته‌اند. البته بیشتر خدمات روستایی موجود در سطح ناحیه، نتیجه مستقیم دخالت دستگاهها و نهادهای دولتی و سرمایه‌گذارهای عمرانی مستقیم آنهاست که قاعدتاً بر اساس موقعیت و وزن جمعیتی آبادیها برپا شده‌اند.

روابط طایفه‌ای و بین طایفه‌ای:

استقرار آبادیها و شکل‌گیری نظام سکونتگاهی در ناحیه باغملک، تابعی از پیوستگیهای قومی و تصرف محدودهای عرفی طوایف مختلف بوده است. بدین سان، پراکنش آبادیهای ناحیه بر شالوده رخدادهای تاریخی و حقوق سنتی رده‌ها و تیره‌های مختلف قومی استوار است که گاه نیز در هم آمیخته و تا به امروز

موجب برخوردهایی شده است. پایایی این گونه پیوندهای طایفه‌ای باعث شده است تا هم امروز نیز روابط عملکردی بین سکونتگاهی تحت تأثیر قرار گرفته، محدودیتهایی را در این زمینه به ناحیه تحمیل نماید. تا جایی که ساکنان برخی حاضراند برای پاسخگویی به نیازها و تقاضای خود، مسافتی طولانی را طی نمایند یا اصولاً از برآورده شدن پاره‌ای از نیازهای خود چشم‌پوشی کنند، اما به روستای مجاوری که با آن همگنی قومی ندارند و اتفاقاً دارای امکانات و خدمات مرتبط است، مراجعه نکنند. آشکار است که تحولات سالهای اخیر، این گونه اثرگذارها را تعدیل کرده است، اما این گونه سنتهای رفتاری هنوز پایایی خود را محفوظ داشته‌اند.

سلسله مراتب عملکردی سکونتگاهها:

تعیین جایگاه هر یک از واحدهای سکونتگاهی و تعامل و ارتباط عملکردی آنها در سطح ناحیه، بیش از هر چیز، بر اساس برخورداریها، ویژگیهای قومی - طایفه‌ای و نحوه و دامنه دسترسها استوار است. همچنین، برای تشخیص روشستر دامنه عملکردی هر سکونتگاه، عملکردهای سکونتگاهی به تفکیک عملکردهای نقطه‌ای و حوزه‌ای،^(۱۳) اساس قرار گرفته، در این ناحیه پنج رده یا سطح اصلی شناسایی شده است:

سطح (۱) سکونتگاههای با عرصه عملکردی وسیع: تنها کانون سکونتگاهی که در این سطح مطرح است، شهر باغملک، مرکز ناحیه، با برخورداری از تأسیسات و واحدهای متعدد و متنوع خدماتی است. بر این مبنای، تمامی آبادیهای ناحیه از پاره‌ای ابعاد (لااقل از نظرداری و بهره‌گیری از امکانات و خدمات دولتی) کاملاً وابسته و از برخی جنبه‌های دیگر (به عنوان نمونه مبادله بازاری و جریان سرمایه به مفهوم عام آن)، تحت سیطره عملکردی - فضایی این کانون قرار دارند. البته ضعف ساختاری - عملکردی شهر باغملک از یکسو و جاذبه‌های کانونهای شهری برتر در سطح منطقه (عمدتاً اهواز، ایذه و رامهرمز) از سوی دیگر، موجب شده است تا پاره‌ای آبادیهای روستایی برای رفع نیازهای سطح برتر خود، مستقیماً به کانونهای شهری بیرون از ناحیه مراجعه کنند و از این لحاظ با باغملک تعامل چشم‌گیری نداشته باشند.

سطح (۲) سکونتگاههای با عرصه عملکردی نسبتاً وسیع: با توجه به امتیازات سکونتگاهها در سطح ناحیه، در این رده آبادی قلعه تل از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. البته قلعه تل، به عنوان کانون خان‌نشین، از گذشته دارای مرکزیت ناحیه‌ای بوده است. با توجه به این جنبه تاریخی که مرکزیت‌های خان‌نشین در نواحی و مناطق عشایری، به واسطه ماهیت و عملکرد مکانی - فضایی خود، پیوسته افراد و گروههایی از طایفه‌ها و تیره‌های

مختلف را در خود جای می‌داده‌اند، این آبادی پیوسته سکونتگاهی «چندطایفه‌ای» به شمار می‌آمده است. بر این اساس، قلعه تل به نوعی با تمام آبادیهای دیگر در ارتباط عملکردی سنتی قرار داشته، و به عبارت دیگر، مرجع اصلی این ناحیه بوده است. با دگرگونیهای اجتماعی - اقتصادی دهه‌های اخیر، این موقعیت کم‌رنگ شده است. گذشته از قلعه تل، آبادی بارانگرد نیز در سطح دوم از سلسله مراتب آبادیهای ناحیه جای می‌گیرد؛ گرچه این آبادی برای روستاهای پیرامونی خود مرکزیت دارد، اما در رقابت فضایی با قلعه تل، از جایگاه ضعیفتر و جاذبه فضایی کمتری برخوردار است.

سطح ۳) سکونتگاههای با عرصه عملکردی متوسط: با فاصله گرفتن از آبادیهایی که عملکرد متعدّد و متنوع دارند، به گروهی از آبادیها می‌رسیم که دارای عملکردهای نقطه‌ای و فضایی در سطح متوسط هستند. البته در این سطح از آبادیها، عملکردها بیشتر نقطه‌ای و کمتر حوزه‌ای و فضایی به شمار می‌روند. در ناحیه باغملک، سه آبادی (صیدون، میداوود و ابوالعباس) در این سطح قرار می‌گیرند. هر چند به دلایل موقعیتی، نوع و دامنه عملکردی آنها با یکدیگر تفاوتی دارد. به عنوان نمونه، صیدون به عنوان مرکز دهستان، به واسطه موقعیت انحصاری اداری - سیاسی، از جایگاه برجسته‌تری برخوردار است. در صورتی که میداوود، به واسطه دسترسی آبادیهای پیرامونی آن به راههای ارتباطی و شهرهای ناحیه‌ای (باغملک از یک سو و رامهرمز از سوی دیگر)، به طور نسبی دامنه و شدت عملکردی کم‌دامنه‌تری دارد.

سطح ۴) سکونتگاههای با عرصه عملکردی محدود: این گروه از آبادیها گرچه دارای عملکردهایی هستند، اما عملکردهای آنها محدود و عمدتاً نقطه‌ای و فاقد بُرد فضایی است. این گروه از آبادیها در سطح ناحیه، جمعاً ۱۲ واحد را شامل می‌شوند.

سطح ۵) سکونتگاههای فاقد عرصه عملکردی: تعداد زیادی از سکونتگاههای محروم ناحیه در این سطح قرار دارند. به عبارت دیگر، بیش از ۹۳٪ از مجموع سکونتگاههای ناحیه در این سطح جای می‌گیرند، که از لحاظ خدمات و تسهیلات کاملاً به سطوح بالاتر وابسته‌اند.

امکانات و محدودیتهای نظم‌پذیری فضایی کانونها:

در اینجا، با توجه به ویژگیهای نظام سکونتگاهی ناحیه باغملک، می‌توان ضمن تعیین جایگاه هر یک از واحدهای سکونتگاهی در نظام عمومی سکونتگاهی، به بیان کارآمدی و یا ناکارآمدی ساختاری - عملکردی

این ناحیه پرداخت. شهر باغملک، علی‌رغم نوپا بودن، با کارکردهای نسبتاً متنوع خود، از توانها و جاذبه‌های قابل توجهی برخوردار و عرصه عملکردی وسیعی را در سطح ناحیه به دست آورده است. به این ترتیب، این شهر در رأس هرم جریانهای گوناگون محلی و ناحیه‌ای قرار دارد. بدیهی است که جایگاه این کانون شهری رو به ارتقاء دارد و با تجهیز آن به کارکردهای قویتری، که با گذشت زمان بر عهده آن قرار خواهد گرفت، می‌رود که سیطره فضایی و سلطه ناحیه‌ای خود را مستحکم‌تر سازد. البته در حال حاضر، این شهر از آستانه‌های لازم برای اعمال اقتدار برخوردار نیست و از این رو، شهرهای ایده و رامهرمز در سطحی بالاتر و شهر اهواز برفراز آنها، عملکردهای خدماتی سطوح برتر را برعهده دارند.

در کنار شهر باغملک، به عنوان کانون اصلی ناحیه‌ای، در سطح بعدی قلعه تل با محدودیت جدی عملکرد در عرصه فضایی، مطرح می‌شود. از آنجا که آبادیهای زیرمجموعه این سکونتگاه از دوسو، یکی از سوی باغملک و دیگری از طرف شهر ایده، تحت تهاجم فضایی قرار دارند، این کانون قادر به گسترش نفوذ فضایی خود نبوده و نیست، بلکه در بهترین شکل خود در آینده، به صورت کانونی با کارکردهای قوی نقطه‌ای عمل خواهد کرد.

کانونهای بعدی، که کم و بیش دارای حوزه‌های عملکردی در سطح محلی‌اند، چهار مرکز میداوود، ابوالعباس، صیدون و بارانگرد هستند. هر یک از این کانونهای محلی، با جاذبه‌های کم و بیش خود، توانسته‌اند تعدادی از آبادیهای مجاور را در حوزه نفوذ خود جای دهند. همچنین برخی آبادیهای معدود در سطح ناحیه از قابلیت‌های نقطه‌ای برخوردارند که ارتباط اساسی آنها به صورت مستقیم با شهر باغملک برقرار است. این گونه آبادیها عبارت‌اند از: اسلام‌آباد، پیرموسی و دورتو.

ویژگی‌های سکونتگاهی ناحیه باغملک نشان می‌دهد که این ناحیه از تعداد لازم آبادی که دارای رتبه‌های متناسب و مبتنی بر الگوی منظم سلسله مراتبی باشد، برخوردار نیست. لذا مشخص می‌شود که الگوی عملکردی حاکم بر این ناحیه نیز نمی‌تواند از کارآمدی لازم برخوردار باشد و در واقع، نظام سکونتگاهی این ناحیه فاقد کارآیی لازم در پاسخگویی به نیازهای محلی و ناحیه‌ای است. به سخن دیگر، تعداد معدودی از آبادیها، یعنی کمتر از ۷٪ از آنها، بایستی نیازها و تقاضاهای سایر سکونتگاهها را برآورده سازند و این در حالی است که غیر از شهر باغملک، تنها پنج سکونتگاه روستایی ناحیه (۱/۹٪ از کل آبادیها) به طور نسبی از امکانات و خدمات کافی برخوردارند.

همچنین، نه تنها در سطح ناحیه بلکه در سطح خرد و درون ناحیه‌ای نیز تفاوتها و نارسایی‌های سکونتگاهی آشکارا موجب نبود تناسب عملکردی بر اساس الگوی فضایی منظم و سلسله مراتبی شده است. در حالی که بی‌نظمی سلسله مراتب در دهستانهای رودزرد و سرله، به واسطه نبود کانونهای سطح بالا، به اوج خود می‌رسد، آبادیهای دهستان قلعه تل، به دلیل وجود کانون مرکزی قلعه تل و نزدیکی به شهر باغملک، از امکانات و واحدهای خدماتی با امکان دسترسی نسبتاً مناسبی برخوردارند. علاوه بر این، محدوده‌های دهستانی صیدون، میداوود و هپرو نیز اصولاً فاقد کانونهای سطح بالا (سطح ۱ و ۲) هستند و در نتیجه، بر آوردن نیازهای سطح بالا در آبادیهای آنها مستلزم طی مسافتهای دور و مراجعه به کانونهای درون و برون ناحیه‌ای است.

نتیجه این خصلت فضایی آن است که از لحاظ عملکردی، فشار فضایی زیادی به تعدادی محدود از سکونتگاهها وارد می‌شود. از آنجا که امکان عملی پاسخگویی به تمامی نیازهای مطرح در سطح ناحیه توسط این سکونتگاهها وجود ندارد، ساکنان یا باید از سطح انتظار و برخورداریهای خود بکاهند و یا به کانونها و مراکز برون ناحیه‌ای منطقه مراجعه کنند.^(۱۴) به این ترتیب، بخش اعظم آبادیهای ناحیه یا در حوزه نفوذ کم دامنه برخی کانونهای محلی قرار دارند و یا از لحاظ عملکردی مستقیماً به تنها کانون شهری ناحیه متصل‌اند. بر این اساس، با توجه به محدودیتهای جدی از نظر نظم سلسله مراتبی و نارسایی‌های سازمان فضایی ناحیه، در کنار محدودیتهای عملکردی کانون اصلی ناحیه‌ای (شهر باغملک) و نیز ضعف ارتباطی، بسیاری از نیازها و تقاضاهای آبادیهای ناحیه که زمینه‌ساز رشد و توسعه‌اند، بدون پاسخ باقی می‌مانند. این در حالی است که جاذبه‌های گوناگون شهرهای بزرگ منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای پیوسته به آسانی نیروی کار را از یک سو و سرمایه‌های ناحیه را از طرف دیگر به سوی خویش جلب می‌کند.

نتیجه‌گیری:

نظامهای فضایی یا به مفهوم رایج‌تر آن، نظامهای جغرافیایی، واقعیهای فضایی - زمانی، متشکل از اجزایی مرتبط هستند که درک و شناخت آنها بنا بر ویژگیهای هویتی نسبی است، به این معنا که همانند تمامی وجودهای عینی، هم نسبی عینیت یافته و هم نسبی درک می‌شوند.

در عین حال، در قالبی مرتبط و بر مبنای رفتار معین (رفتاری نظاموار) دگرگون می‌شوند. به این تعبیر، تحوّل نیز خود امری نسبی و به ساده‌ترین شکل خود، با ملاحظه دو وضعیّت در دو برهه زمانی متفاوت قابل درک

است. (سعیدی، ۱۳۸۱: ۱۸۷) بر این اساس، خانوار و جماعت روستایی عملاً کلّیتی مرتبط با کل نظام سکونتگاهی است که اجزاء آن، یعنی هر یک از مجموع آبادیهای واقع در آن، به شکلهای مختلف با یکدیگر در ارتباطاند. بنابراین، هر گونه تغییر و بهبودی در امور یک آبادی و جماعت روستایی نه تنها باید کلّیت یکپارچه و تمامی جنبه‌های حیات آن را شامل شود، بلکه باید اثربخشی آن بر سایر آبادیها و جماعتها در سطح کل ناحیه در نظر باشد. (planck, u.U.J. Ziche: 413) چنین امری تحقق نخواهد یافت، مگر مسیر حرکت از نگاه بخشی و مجزآنگر به سوی نگاه منطقه‌ای و همه‌نگر به درستی طی شود.

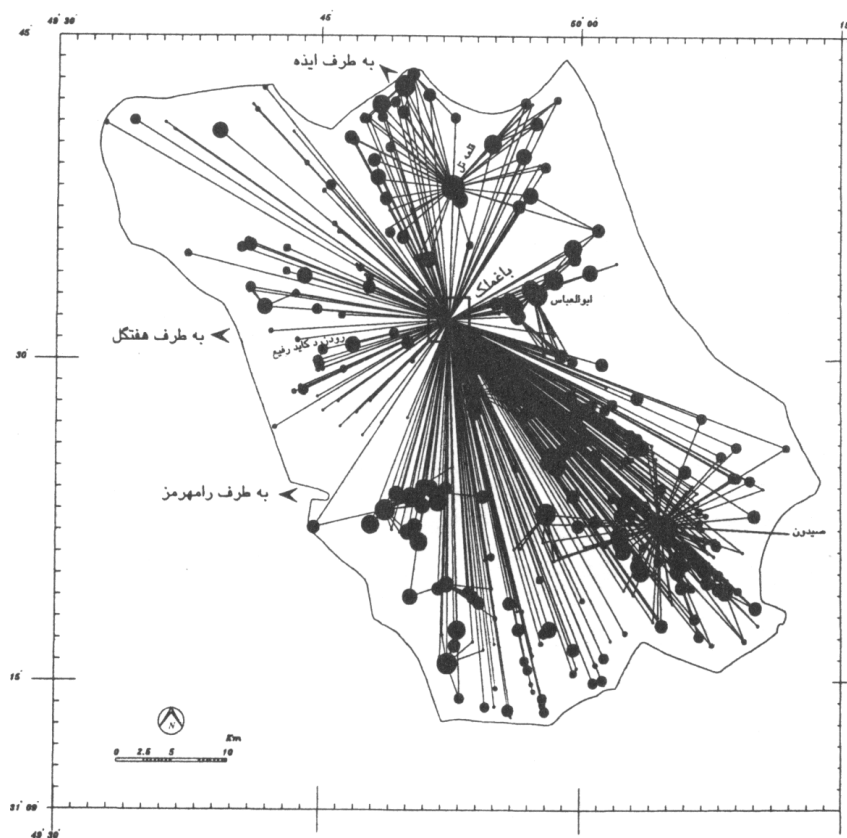
نگرش منطقه‌ای ضمن توجه به عدم تعادلها، در جستجوی راههای متصور و ممکن برپایی هماهنگیها و توازنهای منطقه‌ای است، چرا که سعادت و رفاه انسانها از اهداف اولیه و اصلی چنین نگرشی است. بر چنین مبنایی، قاعدتاً پیش از هر چیز لازم می‌آید تا مشخص گردد، مسایل منطقه‌ای اصولاً به چه علت یا عللی بروز می‌کنند و چه ویژگی و تعریفی دارند. در همین ارتباط، مسایل منطقه‌ای پیش از هر چیز، ریشه در توزیع ناهمگون منابع و نتیجتاً فعالیتها و بهره‌برداریهای متفاوت دارند. البته روند سیاستگذارها و تصمیم‌گیریهای اقتصادی، بدون توجه و آگاهی از پیامدهای آن، از دیگر عللی است که معمولاً به عدم تعادل در سطح مناطق و نواحی منجر می‌شود.

بالأخره تصمیم‌گیریهای سیاسی و دخالت دولتها در ایجاد تغییر و تحول در مناطق خاص و در نتیجه بی‌توجهی به تبعات و نتایج این گونه تغییرات، از اهم دلایل مطرح شدن ناهمآهنگیهای فضایی است.

با توجه به ویژگیهای ساختار اجتماعی - اقتصادی و روابط حاکم بر نظامهای سکونتگاهی در دنیای در حال توسعه، کانونهای کلاشهری پیوسته ساز و کارهای تحوّل خود را بر مراکز شهری کوچکتر و نواحی روستایی پیرامونی نشت و نشر می‌دهند و در گذر زمان، آنها را و کل نظام سکونتگاهی را دستخوش دگرگونیهای فضایی می‌سازند. این گونه دگرگونیها الزاماً نباید با جنبه‌های منفی همراه باشد و در صورتی که روابط یکسویه به شکل پیوندهای متقابل در آید، می‌تواند در تقویت دوجانبه سکونتگاهی و هموار ساختن مسیر تحول مثبت و توسعه مؤثر واقع شود. به این معنا، گسترش و توسعه شهری، زمینه ساز نوین سازی و نوآوری در نواحی روستایی است و خود می‌تواند پیوندهای روستایی - شهری را دگرگون سازد. (Randinelli, 1985) البته، آشکار است که پیوندهای روستایی شهری با توجه به ماهیت و استحکام پیوندها تحول می‌یابند. (Rural cohange, 2002) همچنین باید توجه داشت که در این زمینه پیوند با رابطه متفاوت است. در واقع رابطه

جریانی است که در نتیجه رشد شهری، از شهر به حاشیه پیرامونی آن نشت و جریان می‌یابد. حال آن که پیوند شبکه‌ای چندبعدی از فعالیتهای در فضاست که به صورت جریانی متقابل در شکل‌دهی به نظام و شبکه سکونتگاهی مؤثر واقع می‌شود. (Pouglass, 1998) بر این مبنای پیوندهای روستایی - شهری دارای ماهیتی فضایی بوده، بر جریان مردم، کالاها، خدمات، پول، سرمایه، اطلاعات، نوآوری و دیگر مبادلات اجتماعی - اقتصادی میان کانونهای شهری و مراکز روستایی دلالت دارد. (iied, 2002)

علاوه بر این، مجموعه کنش - واکنش اجزای ساختاری - عملکردی عرصه‌های روستایی دارای نوعی از پیچیدگی است که بدون بررسی عمیق این اجزاء و دقت در ارتباطات و مناسبات متقابل، نه تنها شناسایی جنبه‌های گوناگون این گونه عرصه به درستی تحقق نخواهد یافت، بلکه شناخت روند دگرگونی، رشد و امکان توسعه‌پذیری آنها از لحاظ علمی، ناممکن خواهد بود. با توجه به این چارچوب، شناخت دقیق پیوستگیها یا گسستگیهای موجود و به عبارتی، شناسایی محدودیتهای و امکانات سکونتگاهها و نواحی روستایی و نهایتاً کوشش در راستای ساماندهی ساختاری - عملکردی و بهبود بخشی به روابط و مناسبات حاکم بر آنها، از اهمّ اموری است که بدون توجه به آن، زمینه‌سازی مناسب برای بهسازی و نهایتاً توسعه روستایی تحقق نخواهد یافت. (۱۵)



نقشه روابط عملکردی شهر باغملک با سکونتگاههای روستایی پیرامونی

یادداشتها:

۱. برای بحث مراجعه شود به: سعیدی، ۱۳۷۵، صص ۶۷-۷۶.
۲. ساختار و محتوای غیرعلمی اغلب بررسیهای انجام شده در قالب طرحهای مطالعاتی رسمی در سطوح مختلف و ناکارآمدی نتایج آنها در برنامه‌ریزیهای منطقه‌ای و ملی، شاهد گویای این نگرش نادرست نسبت به پیوستگی ذاتی شهر و روستاست.
۳. جالب است که در مرکز آمار ایران، به عنوان مرجع رسمی داده‌های رسمی کشور، اصولاً تعریفی از روستا(ده) و شهر وجود ندارد. نگاه کنید به: «تعاریف و مفاهیم استاندارد...» مرکز آمار ایران، ۱۳۷۹.
۴. ضمناً نگاه کنید به: داگلاس، ۱۹۸۶، صص ۳ به بعد.
۵. از جمله نگاه کنید به: تاکولی، ۱۹۹۸، همانجا. البته در کلاشهرها به ویژه در کشورهای صنعتی، منابع مورد نیاز را از مسافتهای دور تأمین می‌کنند، اما بیشتر شهرهای دنیای غیرصنعتی بخش اعظم منابع خود را از محیطهای پیرامونی خود فراهم می‌آورند. همچنین مسأله اساسی در دنیای امروز، آن گونه که بنا بر رویکردهای باب روز همه از آن سخن می‌گویند، آن است که چگونه بتوانیم همگام با حفظ یکپارچگی عملکردی و تولید زیست‌بومهای انسانی میان مصرف منابع و تولید مواد زاید از مصرف، توازنی معقول و قابل پذیرش برقرار سازیم. ضمناً نگاه کنید به: ریز، ۱۹۹۲، صص ۱۲۲-۱۲۳؛ واکه ماگل (و) ریز، ۱۹۹۵، مقدمه.
۶. از پیشگامان نظریه‌های استقرار فضایی می‌توان از: فون تون، والتر کریستالر، آگوست لوش و والتر ایزارد، نام برد که هر یک با توجه به نقطه نظرات خود به تکوین اندیشه‌ی انتظام فضایی یاری رسانده‌اند. با این وجود، مفهوم مکان مرکزی، سلسله مراتب سکونتگاهی و همچنین تحولات و کاربردهای مترتب بر آن در برنامه‌ریزیهای ناحیه‌ای، از لحاظ بنیادی به الگوی کریستالر باز می‌گردد. برای اطلاع بیشتر، از جمله مراجعه شود به اثر کلاسیک زیر که یکی از بهترین آثاری است که به جمع‌بندی این گونه مباحث پرداخته است.
Lloyd, P. & p. Dicken: Location in Space, London, 1972.
- و نیز: سعیدی، ۱۳۸۱.
۷. البته در سطح ناحیه تفاوت‌هایی به چشم می‌آید؛ به عنوان نمونه، جمعیت متوسط آبادیها در دهستانهای سرله، رودزرد و صیدون به ترتیب برابر ۲۴، ۱۲ و ۲۶ خانوار است.
۸. در اینجا برخلاف عرف رایج، محیط الزاماً به مفهوم و مترادف محیط طبیعی به کار نرفته است، بلکه منظور از آن بستر (طبیعی و اجتماعی - اقتصادی) زندگی و فعالیت انسان بوده است.

۹. مطالعات محلی؛ البته سابقه سکونت‌نشینی در این ناحیه آن گونه که امروز به چشم می‌آید، چندان پرسابقه نیست. ناحیه باغملک در گذشته با نام جانکی، «سرجمع بختیاری» محسوب می‌شد و چنان که نجم‌الملک می‌نویسد، «چهار پنج هزار رعیت صحرائشین و کپرنشین» داشته است و «با وجود زمینهای وسیع و آبهای زیاد، زراعت آن منحصر به غله و شلتوک» بوده است. «باغ و درختی به هیچوجه... اگر رسم رعیتی می‌دانستند، خیلی متمول می‌شدند» دشت میداوود در این زمان، علی‌رغم خاک و آب کافی، تنها ۴۰ خانوار را در خود جای داده بود. نجم‌الملک درباره باغملک می‌نویسد، «ملک محمد علی میرزا است... این قریه در وسط جلگه‌ای است... عجب زمین پرفوتی دارد، تریاک و پنبه چقدر خوب می‌شود، ولی افسوس که رعیت ندارد و علم فلاحت نمی‌دانند...» محصول آن به رامهرمز می‌رفته، جز برنج (چنپا) که خریداران به محل می‌آمده‌اند» نگاه کنید به: نجم‌الملک، صص ۱۴۹-۱۴۶.
۱۰. برای اطلاع بیشتر از نحوه استقرار آبادیها و انواع سوانح طبیعی در این ناحیه، مراجعه شود به: سعیدی، ۱۳۷۷ ب، جلد اول، صص ۸۲-۶۳.
۱۱. مکان مرکزی دراصل بیشتر به شهرها و سکونتگاههای شهری گفته می‌شود، اما در دگرگونیهای بعدی نظری، مراکز بزرگ روستایی نیز به عنوان مکانهای مرکزی مورد توجه قرار گرفتند.
۱۲. از جمله مراجعه شود به: لیزر، ۱۹۸۵، جلد ۲، صص ۳۹۵ (متن آلمانی).
۱۳. در این مطالعه، به پیروی از بررسیهای پیشین نگارنده، عملکردهای آبادیها به دو دسته تقسیم می‌شوند: عملکردهای نقطه‌ای که قاعدتاً آن دسته از خدمات و کارکردهایی هستند که صرفاً مورد استفاده یک آبادی و فاقد بُرد فضایی و ارزش حوزه‌ای است. در مقابل، عملکردهای حوزه‌ای عملکردها و امکاناتی است که علاوه بر نیازهای ساکنان یک آبادی، برخی نیازهای آبادیهای دیگر را نیز برآورده می‌سازند. مراجعه شود به: سعیدی، ۱۳۷۷ ج، صص ۱۷-۱۶.
۱۴. در این ارتباط، بویژه شهرهای: رامهرمز، ایذه و اهواز مطرح‌اند.
۱۵. ضمناً مراجعه شود به: سعیدی، ۱۳۷۷ (الف)، صص ۱۹ به بعد.

منابع و مأخذ:

۱. سعیدی، عباس، ۱۳۷۵، «جایگاه روستاهای کوچک در برنامه‌ریزی توسعه سرزمین»، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، سال یازدهم، شماره ۴۳، زمستان.
۲. سعیدی، عباس، ۱۳۷۷، «توسعه پایدار و ناپایداری توسعه روستایی»، در: مجله انقلاب و مسکن، تابستان.
۳. سعیدی، عباس، ۱۳۷۷، «ساماندهی روستاهای پراکنده شهرستان باغملک، بنیاد مسکن انقلاب اسلامی خوزستان (جلد ۳)، (ب).
۴. سعیدی، عباس، ۱۳۷۷، «سطح‌بندی روستاهای کشور، بنیاد مسکن انقلاب اسلامی، جلد چهارم.
۵. سعیدی، عباس، ۱۳۸۱، «نگرش نظام‌وار جغرافیایی و توسعه پایدار روستایی»، در: مجموعه مقالات همایش بین‌المللی رویکرد فرهنگی به جغرافیا، مشهد.
۶. سعیدی، عباس، ۱۳۸۲، «توسعه شهری و توسعه روستایی»، مجله شهرداریها، دوره جدید، سال پنجم، شماره ۵۸، اسفندماه.
۷. سعیدی، عباس، ۱۳۸۳، «برخی الزامات دهگردانی در پرتو مشارکت روستایی»، مجله دهیارها، سال دوم، شماره ۹، شهریور ماه.
۸. سعیدی، عباس (و) صدیقه حسینی حاصل، ۱۳۷۵، «نظم‌پذیری سکونتگاههای روستایی در روند تحولات اجتماعی - اقتصادی - کالبدی؛ مورد: شهرستان کهگیلویه». در: مجموعه مقالات سمینار ساماندهی روستاهای پراکنده، همدان ۱۳۷۵.
۹. کلاوال، پل، ۱۳۷۳، «جغرافیای نو، ترجمه سیروس سهامی، مشهد.
۱۰. مرکز آمار ایران، ۱۳۷۹، تعاریف و مفاهیم استاندارد برای استفاده در طرحها و گزارشهای آماری، ویرایش یکم، تهران.
۱۱. نجم‌الملک، عبدالغفار، ۱۳۴۱، سفرنامه خوزستان، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران.

12. Douglass, Mike, 1998, "A Regional Network Strategy for Reciprocal Rural - u rban Linkages." In: TWPR. 20(1), pp. 1-33;
13. Leser, H. et al, 1985, wörterbuch der Allgemeinen Geographie, 2 Bde, Braunschweig,
14. Misra, H. N., 1986, "Rae Bereli Sultanpur and pratapgarh Districts", Uttar Pradesh (North India). In: Hardoy, J.E. and D. Satterthwaite(Eds.): "Small and Intermediate Urban Centres"; Their Rejional and National Development in the Third World, USA, pp. 185-224;
15. Rees, W., 1992, Ecological Footprints and Appropriate Carrying Capacity (What Urban Econoics Leave out). In: Environment and Urbanization, Vol. 4, No.2, pp.121-130;

16. Tacoli, C., 1998, "Rural- Urban Interactions. In: Environment and Urbanization", Vol. 10, No.1, April ;
17. Wackemage, M. and W. Rees: our Ecological Footprint: Reducing Human Impact on the Earth, Gabriola, 199.